



جمهوری اسلامی ایران

فرهنگستان زبان و ادب فارسی



نثر گفتاری تاجیکان بخارا

(افسانه‌ها، قصه‌ها، روایت‌ها)



روشن رحمانی

نثر گفتاری تاجیکان بخارا

(افسانه‌ها، قصه‌ها، روایت‌ها)

تألیف

روشن رحمانی

زیر نظر

حسن قریبی

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

نشر آثار / تهران ۱۳۹۷

سرشناسه	رحمانی، روشن
عنوان و نام پدیدآور	نثر گفتاری تاجیکان بخارا (داستان‌ها، قصه‌ها، روایت‌ها) / تألیف روشن رحمانی.
مشخصات نشر	تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۱۴۶ص.
فروست	فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۱۸۳.
شابک	978-600-8735-18-2
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	بخارایی
موضوع	Bukhara'i Dialect
موضوع	ادبیات عامه تاجیکی
موضوع	Folk literature, Tajik
موضوع	افسانه‌ها و قصه‌های تاجیکی
موضوع	Legends -- Tajikistan
موضوع	افسانه‌ها و قصه‌های تاجیکی — تاریخ و نقد
موضوع	Legends -- Tajikistan -- History and criticism
شناسه افزوده	قربی، حسن، ۱۳۵۰ - ناظر
شناسه افزوده	فرهنگستان زبان و ادب فارسی
شناسه افزوده	Academy of Persian Language and Literature
رده‌بندی کنگره	PIR۳۰۲۴/ب۲۵، ۳ ۱۳۹۷
رده‌بندی دیویی	۸فت۹
شماره کتاب‌شناسی ملی	۵۱۶۳۶۰۸

فهرست

آوانگاری	۹
گردآوری و نشر علمی متن‌های گفتاری مهم است	۱۱
سخنی چند دربارهٔ نثر گفتاری (در مثال افسانه‌ها، قصه‌ها و روایت‌های بخارا)	۱۷
سرسخن	۱۷
۱. اشارتی دربارهٔ پژوهش فولکلور تاجیکان بخارا	۲۳
۲. «لهجهٔ بخارایی» - رجایی بخارایی	۲۷
۳. سیمای یک افسانه‌گوی بخاری از نگاه استاد عینی	۳۱
۴. شگ‌های بخارا در آخر سدهٔ بیست	۳۹
۵. شگ‌های مظفرخوجه	۴۲
۶. خصوصیات قصه	۴۵
۷. قصه و افسانه	۵۰
۸. قصه و روایت	۵۴
۹. قصه و حکایه‌های شفاهی (یا نقل)	۵۶
۱۰. قصه‌خوانی و قصه‌گویی	۵۷
۱۱. مضمون و موضوع قصه‌های شفاهی	۶۴
۱۲. ورینت‌های کتابی و شفاهی یک قصه	۶۵
کتاب‌نامه	۸۱

افسانه‌ها

۱. شگِ ماهی‌گیر	۸۶-۱۰۳
-----------------------	--------

۲. هر کس د آسمان تُف کند، د خودش می‌بیاد ۱۱۳-۱۰۳
۳. احمد دولت ۱۲۸-۱۱۳
۴. قَرَه کاکل ۱۵۸-۱۲۸
۵. چُمچُک ۱۷۷-۱۵۸
۶. بکوب، بکوب همان چی دیده‌ای ۱۸۸-۱۷۷
۷. جزای وزیر حسود ۱۹۵-۱۸۸
۸. شاه عباس ۱۹۸-۱۹۵
۹. نَجْمَا (نَجْمَا ورینت ۱) ۲۱۴-۱۹۸
۱۰. نَجْمَا (نَجْمَا ورینت ۲) ۲۲۹-۲۱۴
۱۱. تقدیر ۲۳۵-۲۳۰
۱۲. دُعای پدر ۲۵۰-۲۳۵
۱۳. سه دختر پاتشا ۲۵۸-۲۵۰
۱۴. عَقلَم هست و پوَلَم نیست ۲۷۶-۲۵۸
۱۵. تقدیرنویس (ورینت ۱) ۲۸۴-۲۷۶
۱۶. تقدیرنویس (ورینت ۲) ۲۹۹-۲۸۴
۱۷. پسر قاضی صابر بخاری ۳۳۰-۲۹۹
۱۸. بی بی قِشْتَلَه ۳۴۸-۳۳۰
۱۹. عشقِ دختر بای وَ یتیم ۳۵۴-۳۴۸
۲۰. یک خُمچه طلا ۳۶۸-۳۵۴
۲۱. اُستا شاکر کفش دوز ۳۸۶-۳۶۸
۲۲. زن را از راهِ بَد نگاه داشتن ۳۹۶-۳۸۶
۲۳. حکایتِ دَمْبَلِ پهلوان ۴۲۲-۳۹۶
۲۴. وزیر دانا ۴۲۵-۴۲۲

۲۵. ماما گمبوسکک ۴۲۵-۴۳۱
۲۶. پسر نادان شاه بخارا ۴۳۱-۴۴۱
۲۷. از تو حرکت، از من برکت ۴۴۱-۴۴۷
۲۸. قصه کلی آحمتک ۴۴۷-۴۵۱
۲۹. آکه و موسیچه ۴۵۱-۴۵۲

قصه‌ها

۳۰. پنج نصیحت در خواب ۴۵۳-۴۵۸
۳۱. چشم آدمیزاد خاک سیر می‌کند ۴۵۸-۴۸۸
۳۲. بهلول دانا ۴۸۸-۵۰۷
۳۳. ایوب صابر (ورینت ۱) ۵۰۷-۵۱۴
۳۴. حضرت ایوب صبر (ورینت ۲) ۵۱۴-۵۱۸
۳۵. آهو برای حسن و حسین ۵۱۸-۵۵۱
۳۶. زیارت امام رضا ۵۵۱-۵۶۱
۳۷. حج در آستان خود آدم ۵۶۱-۵۶۸
۳۸. باز یک معجزه حضرت علی ۵۶۸-۵۷۴

روایت‌ها

۳۹. عرض شتر و معجزه پیغمبر ۵۷۵-۵۸۰
۴۰. حکایت عبدالله (معجزه عزاداری امام حسین) ۵۸۰-۵۸۷
۴۱. مادر ابراهیم (معجزه عزاداری امام حسین) ۵۸۷-۵۹۱
۴۲. حضرت سلیمان و چمچق ۵۹۱-۵۹۵
۴۳. درباره خوجه کعبل اخبارولی ۵۹۵-۶۰۱

۴۴. بخارا و خوجه اخبارولی ۶۰۱-۶۰۳
۴۵. خواب حضرت فاطمه (ورینت ۱) ۶۰۳-۶۰۷
۴۶. درباره وفات حضرت فاطمه (ورینت ۲) ۶۰۷-۶۱۷
۴۷. درباره رحم ۶۱۷-۶۲۰
۴۸. قرض الحسنه ۶۲۰-۶۲۷
۴۹. حرمت موی سفیدان ۶۲۷-۶۳۰
۵۰. بهشت زیر قدم مادران است ۶۳۰-۶۳۳
۵۱. به بیچارگان کمک کردن حج است ۶۳۳-۶۳۶
۵۲. ثروت خدیجه در راه خدا ۶۳۶-۶۳۹
۵۳. سر خدا ۶۳۹-۶۴۲
۵۴. حضرت علی - مشکل گشا ۶۴۲-۶۴۶
۵۵. نام حضرت علی - حیدر ۶۴۶-۶۴۸
۵۶. علی - شیر خدا و یدالله ۶۴۹-۶۵۶
۵۷. پیر دستگیر ۶۵۶-۶۵۸
۵۸. بلاگردان (ورینت ۱) ۶۵۸-۶۵۹
۵۹. بهاءالدین بلاگردان (ورینت ۲) ۶۵۹-۶۶۰
۶۰. حضرت خضر و حضرت علی ۶۶۰-۶۶۵
۶۱. روایت درباره حضرت عیسی ۶۶۵-۶۶۸
۶۲. موسی و سگ ۶۶۹-۶۷۱
۶۳. نصیحت پیغمبر به حضرت علی ۶۷۱-۶۷۲
۶۴. از دیدار پروردگار محروم شدن شیطان ۶۷۲-۶۷۴
- توضیحات ۶۷۵-۶۸۴
- لغت نامه ۶۸۵-۷۱۲

ĀVĀNIGĀRI

Mānandi	Avānigāri	Fārsi
Ard, āb	Āā	آ
Abr, asal	Aa	ا
Ehtirām, ser	Ee	ا
Bar	Bb	ب
Par	Pp	پ
Taxt	Tt	ت
Sābit, sar, subh	Ss	ث، س، ص
Jar, jabr	Jj	ج
Čand, čarx	Čč	چ
Haft, hafiz	Hh	ح، ه
Xabar	Xx	خ
Dar, dard	Dd	د
Zar, zavq, zarif, zarb	Zz	ذ، ز، ض، ظ
Rahm, rasul	Rr	ر
Žanr	Žž	ژ
Šab	Šš	ش
Jam', ba'ze	'	ع، ء
yalaba, yalat	γ	غ
Faqr	Ff	ف
Qasam, qarib	Qq	ق
Kar	Kk	ک
Gurg, garm	Gg	گ
La'l	Ll	ل
Mard	Mm	م
Narm	Nn	ن
Vaqt	Vv	و
Ūtu, umr, uštur	Uu	او، ع، ا
Ūrda, čüb, ūhda	Ūū	او، و، ا
In, kitabi man	Ii	ای
Yak, yatim	Yy	ی

گردآوری و نشر علمی متن‌های گفتاری مهم است

مجموعه علمی افسانه‌های تاجیکان بخارا که پروفسور روشن رحمانی در سال‌های ۹۰ عصر ۲۰ از بخارا گرد آورده است، مطالعه کرده از آن شاد شدم که زبان تاجیکی در میان مردم آن دیار هنوز لطافت و نزاکت خود را نگاه داشته است. با وجود آنکه مردم بخارا از مکتب، کتاب، واسطه‌های اخبار و دیگر موادی که از آن باید ذخیره لغوی تاجیکی خود را افزایش دهند، در کنار ماندند، فارسی - تاجیکی همانا در گفتگوی مردم پایه استوار دارد. با همان لهجه مردم به واسطه ضبط صوت، ثبت کردن متن و دقیقاً به نشر آماده کردن نه فقط برای فولکلورشناسان، بلکه برای زبان‌شناسان، متن‌شناسان ادبیات و مردم‌شناسان نیز دارای اهمیت علمی می‌باشد.

از مطالعه این متون برای من تصویری ایجاد شد که در فولکلور بخارا تأثیر ادبیات نوشتاری، یعنی ادبیات کلاسیک، و همچنین متون دینی، خیلی زیاد بوده است. طوری که معلوم است، بخارا در سده ۹-۱۰ میلادی زادگاه و مرکز زبان و ادبیات کلاسیکی فارسی - تاجیکی بود. مردم بخارا در سر گهواره فرهنگ تاجیکی شب‌زنده‌داری کرده‌اند. زبان فارسی دری را ناصر خسرو «دَرِی» گفته است. تاجیکان، از جمله مردم بخارا، دَرِی را مثل گوهرک چشم احتیاط کرده تا این زمان آورده رسانیده‌اند.

ادبیات کلاسیک که در پیدایش آن نقش بخارا خیلی بزرگ و مهم بود، در تفکر مردم تأثیر زیاد داشته است. در فولکلور هم تأثیر ادبیات کلاسیک احساس می‌شود. در بخارا «شاهنامه» شهرت و اعتبار خیلی زیاد داشت، از جمله «شاهنامه» نثری. در «شاهنامه» قصه‌خوان‌ها نقش بخارا قابل مشاهده و دیدنی بود. یکی از آن «شاهنامه»‌های منثور که برای قصه‌خوان‌ها نوشته شده است «شاهنامه» وارث بود که در قرن ۱۷ ایجاد شده بود. تا نیمه‌های سده ۲۰ در اجرای قصه‌خوان‌ها «شاهنامه» مقام خاصه‌ای داشت.

شاید همین تأثیر بزرگ «شاهنامه» در شعور و تفکر مردم بود که به طور مثال حماسه «گورآغلی» (اوغلی) تاجیکی که در کوهستان خیلی شهرت دارد، در بخارا نیست. حماسه رزمی «آپامش» نیز در بخارا نیست. «آپامش» را ما دوران کودکی و خردسالی، زمانی که دانش‌آموزان مدرسه بودیم، متوجه شدیم. لیکن تأثیر اثرهایی چون «جامع‌الحکایات»، «مناقب»‌ها در متونی که در این مجموعه گردآوری شده است، به‌خوبی مشاهده می‌شود. ولی در این مجموعه نمونه‌هایی از «شاهنامه» گفتاری موجود نیست. به گفته روشن رحمانی، نام‌برده می‌خواهد در مورد متون گفتاری «شاهنامه» مجموعه جداگانه‌ای تهیه و آماده چاپ نماید.

در این مجموعه بسیار مواد مهم جمع آورده شده است. آن از چند جهت مهم است که این امر را خود پژوهندگان معین می‌کنند. مثلاً یکی از جهات آن این است که بعضی از این متون به زبان شیرین و شیوای تاجیکی بیان شده‌اند. گاهی تأثیر زبان کتابی، تأثیر نثر عامیانه به نظر می‌رسد. جالب است که در شرایط بسیار دشوار سده ۲۰ در بخارا تأثیر زبان کتابی سده‌های گذشته از بین نرفته، برعکس خیلی استوار بوده است. همه ثبت‌های این مجموعه به سال‌های ۹۰ سده ۲۰ تعلق دارد.

کاش این کار امروز نیز در سده ۲۰ ادامه داشت. طوری که گاه‌گاهی از دوستان و عزیزان می‌شنوم، حالا هم در بخارا عرف و عادات قدیمی، سرود و ترانه‌ها، اسطوره و افسانه‌ها، قصه‌ها و روایات مشهورند. از این رو، هر عادات، رسوم، آیین و یا متونی که در بخاراست، همچون سند علمی گردآوری شود به منفعت علمی جامعه‌شناسی است.

امروزه در تاجیکستان ما برخی نسبت به بخارا و ساکنان آن ایراد و خرده‌گیری می‌کنند که گویا زبان مردم بخارا پایه بر ترکی ازبکی داشته است و زبان ادبی تاجیکی امروز را از تأثیر آن باید به دور نگاه داشت. از متون گردآوری‌نموده روشن رحمانی برمی‌آید که این دعوی اشتباه بوده و درست نیست. البته، در سده ۲۰ با زورگویی پانترکیست‌ها در بخارا زبان ازبکی نفوذ یافت. با وجود این، امروز هم تاجیکی بخارا از بعضی جهات جالب است.

به‌ویژه در آن زمان که استاد صدرالدین عینی برای اصلاح زبان ادبی تاجیکی سال‌های ۲۰ و ۳۰ قرن بیستم مبارزه کرد و اثرهای مهم نوشت و زبان ادبی ما را خیلی اصلاح و امروزی کرد و زبان رئالیستی (واقعی) به وجود آورد، در ادبیات رئالیسم را جاری کرد و به این مناسبت زبان ادبی هم به واقعیت حیات امروزی نزدیک شد. او بیشتر تکیه می‌کرد به لهجه بخارا، یعنی تاجیکی میان‌کالات. من چندین بار مثال آوردم که در ابتدای قرن ۲۰، صد سال قبل زبان مردم بخارا بسیار صاف و بی‌آلایش بوده است. زبان فارسی - تاجیکی آن‌ها در گفتگوی مقرر اصالتش را خیلی نگه داشته است. به همین اصالت با توانایی و زیبایی به زبان ادبی تاجیکی سده ۲۰ نقش گذاشته است.

یک نفری از کشور ژاپن رساله‌ای نوشته است درباره لهجه مردم بخارا. وی به شهرهای دوشنبه و تاشکند نیز سفر کرده و یک کتاب کوچک نیز تألیف

نموده است. اما طوری که مشاهده می‌شود به او اطلاعات نادرست داده‌اند و نام‌برده از اول تا آخر در این کتاب کوچک زبان مردم بخارا را حتی به زبان ژاپنی، چینی و مغولی و بیش از همه ترکی وابسته دانسته است. دکتر رستم شکوراف که استاد دانشگاه دولتی مسکو بنام لمونوساف می‌باشد و پسر این جانب است، این کتابچه را برایم در شکل CD ارسال نمود. من نتوانستم که آن را به مترجم بدهم و ببینم. در این گونه موارد به آن‌هایی که با مقصدهای ناروا این حرف‌ها را پخش می‌کنند، پاسخ مناسب باید داد. شاید آن‌ها بر اثر عدم آگاهی‌یابی اطلاعاتی چنین حرف‌هایی را گفته‌اند.

برای پاسخ دادن به آنان مواد این مجموعه بسیار اهمیت دارد. تحقیق علمی موادی که در این کتاب جمع‌آوری شده است وظیفه آینده محققان می‌باشد. از همه مهم آن است که این مواد گردآوری شده و تحقیقات شروع شده است و این کار ادامه خواهد داشت. ضمن گردآوری و تحقیقات مسائل تازه به وجود می‌آیند و با مرور زمان حل و فصل خواهند شد. این نوع مواد برای حل بسیار مسائل مهم فیلولوژی همچون سند لازم می‌شوند.

در بخارا درباره شاعرانی چون عبدالرحمان مشفق، مزارها، گذرها و امثال این، روایات جالبی است که در خردسالی من نیز بعضی از آن‌ها را در گفتار مردم می‌شنیدم.

من یک عمه داشتم به نام اقبال خان. آن کس زن بسیار باسواد بودند، اما غم‌زده. درباره زمان و به خصوص درباره پدرم که قاضی امارت بخارا بودند، بعضی واقعه‌ها را حکایت می‌کردند. بعضی گفته‌های عمه‌ام را در کتاب‌های پدرم ندیدم. البته تا به حال همه کتب پدرم را ندیده‌ام، فقط بعضی از آن‌ها را دیده‌ام. در آن کتبی که به دست آوردم و مطالعه کردم، بعضی از گفته‌های عمه‌ام نیست. عمه‌ام

یک بیاضی داشتند و هم‌اکنون آن در دست من نیست. بیاضی که سال‌های جوانی شعری اگر پسند عمه‌ام می‌آمد همان زمان آن شعر را در آن بیاض ثبت می‌کردند. در آنجا چند خط است. دوستانش نیز شعرهای مورد پسند خود را نیز در بیاض عمه‌ام می‌نوشتند تا اینکه یک کتاب کوچک همچون بیاض به وجود آمد. عمه‌ام در آخر عمرش از همان کتاب بعضی شعرها را می‌خواندند و می‌گریستند. به طور مثال:

چه کنم گر نکند در دلکش جای دلم دلکم، وادلکم، وادلکم، وای دلم
در پایان عمر که زندگی کردن بسیار مشکل بود، عمه‌ام تنها بودند، از فرزندان و نوه‌ها به دور، همین بیت را می‌خواندند و گریه می‌کردند. طوری که از صحبت‌ها با روشن رحمانی معلوم شد، در کشورهای پیشرفته دنیا فولکلورشناسان و مردم‌شناسان این‌گونه بیاض‌ها را همچون سند علمی از میان مردم گردآوری نموده و مورد بررسی قرار داده‌اند. اشخاص جداگانه در کتابی تحت عنوان «بیاض» در گذشته نمونه‌هایی را از اشعار دوست‌داشته خود گردآوری و استفاده می‌کردند که همچون سند برای علوم جامعه‌شناسی بسیار مهم است. امیدوارم که در آینده مردم‌شناسان ما نیز به این‌گونه سنت‌ها توجه نموده و آن‌ها را تحقیق و بررسی می‌نمایند.

در خاطره من بعضی از واقعه‌های بخارا باقی مانده است که امروزه در نوشته‌های خود از آن‌ها استفاده می‌کنم. به‌خصوص آن چیزی که من درباره پدرم از گفته‌های عمه‌ام در خاطر دارم و آن کس با درد و آلم حکایت می‌کردند، امروزه برای من یک سند مهم تاریخی گفتاری است که از چنین پدیده‌ها محققین می‌توانند به‌عنوان سند علمی استفاده نمایند.

چندی از روایات تاریخی را که از افراد معتبر شنیده‌ام، چون نوعی از دلیل و برهان تاریخی در نوشته‌های خود به کار گرفته‌ام. در توضیح بعضی رویدادهای انقلاب

بخارا و شرکت‌داران نمایان آن دربارهٔ تیرتقسیم سال ۱۹۲۴ و حوادث سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۹ دربارهٔ فعالیت استاد صدرالدین عینی (چنانچه ملاقات او با استالین)، سرگذشت عباس علی‌اف و غیره شنیده‌های خود را به‌عنوان دلیل آورده‌ام. این شنیده‌های بنده بخشی از تاریخ گفتاری است که آن را به چشم کم نباید دید. تا چه اندازه به حقیقت واقعی نسبت داشتن این روایات گفتاری بعدتر با بررسی‌های علمی آشکار خواهد شد. حالا ضرور است که ما این روایات را به‌مثل متون این مجموعه گردآوری نموده و منتشر کنیم تا اینکه آن‌ها از یادها فراموش نشوند و برای علم نگهداری گردند. از همین سبب، بنده بسیاری از آن چیزهایی که خودم دیده‌ام یا از کس معتبری شنیده‌ام، به میربابای میررحیم حکایه کرده بودم و او در کتابی تحت عنوان سعد/ختر چاپ کرد (میربابا میررحیم، سعد/ختر. گفتگو با محمدجان شکوری. تهران، ۲۰۰۱).

به نظرم هر گونه حکایت گفتاری که در بین مردم بخارا موجود است باید گردآوری و به نشر برسد و مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و اهمیت علمی آن‌ها نیز چون سند علمی برای درک بعضی لحظه‌های تاریخ بخارا لازم است. طوری که از صحبت‌ها با پروفسور روشن رحمانی می‌دانم، نمونه‌هایی از این گونه مواد نیز در دست او موجود است که امیدواریم در مجموعه‌های آینده به نشر خواهد رسید.

در گردآوری، نشر و بررسی آثار فولکلوری تاجیکان و فارس‌زبانان، به روشن رحمانی موفقیت و کامیابی‌ها خواهانم.

محمدجان شکوری بخارایی

عضو پیوستهٔ آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان

و عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب ایران

سخنی چند پیرامون نثر گفتاری (در مثال افسانه‌ها، قصه‌ها و روایت‌های بخارا)

سر سخن

اثرهای ادبیات شفاهی را، به‌مانند ادبیات کتابی، اصلاً به سه دسته جدا کرده‌اند: آثار منظوم، آثار منثور، آثار نمایشی. ولی بعضی ژانرهایی هست، که به مثل ضرب‌المثل، چیستان، دعا، شگون و امثال این، هم با نظم و هم با نثر گفته شده است. راجع به خصوصیت‌های خاص ژانرهای ادبیات شفاهی تاجیک ن. معصومی [معصومی ۱۹۵۲]، ر. رحمانف [رحمانف ۱۹۶۳]؛ رحمانف ۱۹۶۸]، و. اسراری [اسراری و امانف ۱۹۸۰]، ب. شیرمحمداف [شیرمحمداف ۱۹۷۳]؛ شیرمحمداف ۱۹۸۷]، ب. تلواف [تلواف ۱۹۸۹]، [نورجان‌اف ۱۹۸۵]، س. مهدیف [مهدیف ۱۹۷۷]، ا. صوفیف [صوفیف ۱۹۷۲]، د. عابدیف [عابدیف ۱۹۷۸]؛ عابدیف ۱۹۷۸]؛ عابدیف ۱۹۸۴]؛ عابدیف ۲۰۰۴]، ای. لیون [لیون ۱۹۸۱]، ج. ربیف [ربیف ۱۹۸۶]، م. یاوویچ [یاوویچ ۱۹۸۶]، ف. زینیوه [زینیوه ۱۹۸۲]، ر. احمداف [احمداف ۱۳۸۳=۲۰۰۳]، ن. شکرمداف [شکرمداف ۱۹۷۵]؛ شکرمداف ۱۹۹۳]، ر. رحمانی [رحمانی ۱۹۹۹]؛ رحمانی ۲۰۰۱] و دیگران در پژوهش‌های خویش ابراز نظر کرده، نمونه‌هایی را از ژانرهای گوناگون به نشر رسانیده باشند هم، ولی مجموعه‌های جداگانه فولکلوری، از جمله نثر شفاهی، از هر منطقه، به طور جداگانه خیلی کم چاپ شده است.

ژانرهایی مانند لطیفه [مهدیف ۱۹۷۷]، افسانه‌ها درباره حیوانات [لیون ۱۹۸۱]؛ ربیف ۱۹۸۶]؛ یاوویچ ۱۹۸۶] و افسانه‌های هجوی معیشی تاجیکی [عابدیف ۱۹۷۸] نسبتاً

بیشتر آموخته شده، نوع‌های دیگر افسانه‌ها و ژانرهای نثر شفاهی تا کنون در فولکلورشناسی تاجیک مورد بررسی همه‌جانبه قرار نگرفته است.

طبق مواد گردآوری شده و مشاهده‌های عمومی و اشارت‌های مختصر محققان تاجیک، چنین ژانرهای مستقل نثر شفاهی دقیق شده است: افسانه [اسراری و امانف ۱۹۸۰؛ عابداف ۱۹۷۸؛ رحمانی ۱۹۹۹؛ رحمانی ۲۰۰۱]، قصه [شریفاو ۱۹۸۸؛ هادی‌زاده و شکوراو ۱۹۶۴؛ رحمانی ۱۹۹۸]، روایت [عابداف ۲۰۰۴]، نقل [عابداف ۱۹۸۴]، حکایت‌های اساطیری [رحمانی ۲۰۰۴]، لطیفه [هادی‌زاده و شکوراو ۱۹۶۴؛ مهدیف ۱۹۷۷]، و مانند این‌ها. همه این ژانرها خصوصیت‌های خاص خود را دارند و هر کدامی باید علی‌حده بررسی شوند و نمونه‌های آن‌ها در مجموعه‌های علمی جداگانه انتشار یابند، تا که فرق آن‌ها از همدیگر دقیق‌تر معین گردند.

واژه‌های افسانه، قصه، روایت، حکایت را مردم نیز در اصل همچون مرادف همدیگر به کار می‌برند. از اصطلاحات فوق فقط ژانر افسانه در کشورهای گوناگون عالم از جانب صاحب‌نظران نسبتاً دقیق‌تر مورد پژوهش قرار گرفته است. ولی پژوهندگان ادبیات شفاهی مردم فارس‌زبان نه تنها به آموختن جهت‌های نظری این یا آن نوع اثرهای نثر شفاهی دست نزده‌اند، بلکه نکته‌های خاص هر یک این ژانرها را نیز جداگانه مورد بررسی قرار نداده‌اند و برای هر کدامی نام موافقش را نگذاشته‌اند و مواد ضروری علمی در این باره نشر نکرده‌اند.

یکی از وظیفه‌های پژوهشگران ادبیات شفاهی همین گردآوری، نشر و با دید علمی به یک نظام معین درآوردن ژانرهای فولکلوری می‌باشد.

فولکلورشناسان کشورهای خارجی، از جمله روس‌ها، به ژانر قصه اهمیت مخصوص داده، درباره آن اثرهای علمی تألیف نموده و آن را از افسانه جدا دانسته‌اند.

محققان سابق شوروی و اروپایی نسبت به این ژانر اصطلاح *legenda* (به روسی: *легенда*) را به کار برده‌اند.

در منابع و مآخذ گوناگون ادبیات شفاهی مردم فارس‌زبان زیاد مشاهده می‌نماییم، که پژوهندگان ژانر افسانه، قصه، حکایت، روایت و داستان را با هم درآمیخته‌اند، که این یک سبب جدی نیز دارد. این هم باشد تا کنون، کم انتشار شدن مجموعه‌های علمی جداگانه نثر شفاهی می‌باشد. اگر اثرهای علمی نثر شفاهی هر یک ژانر نامبر شده به طور علی‌حده به چاپ می‌رسید، همان قدر بحث و مناظره نیز در اطراف آن‌ها زیادتر رخ می‌داد و مسئله‌های نظری و اصطلاح علمی این ژانر نیز راه خود را می‌یافت.

فولکلورشناسان هم‌زبانان ایرانی و افغانستانی ما نیز قصه و افسانه را تا حال از همدیگر جدا نکرده‌اند، نام اکثر مجموعه‌هایی را که در آن‌ها بیشتر افسانه‌ها آورده شده است، مجموعه قصه‌ها نامیده‌اند، و حال آنکه قصه همچون ژانر مستقل، بیانگر افکار و اندیشه دینی در بین مردم ایران و افغانستان خیلی معمول و مشهور است.

محقق افسانه‌های فارسی ایران، آلریش مرزلف، راجع به قصه چنین می‌نگارد:

اصطلاح تحقیق در قصه به وسیع‌ترین مفهوم آن عبارت است از اشتغال علمی به آنچه از طرف آدمیان حکایت می‌شود: از اسطوره و افسانه گرفته تا روایت قدیمی پهلوانی، قصه‌های مربوط به جانوران، نکاتی از زندگی مقدسین و شخصیت‌های تاریخی، لطیفه و شوخی و حتی گزارش‌هایی از ماجراهای زندگی روزانه. [مرزلف ۱۳۷۱، س. ۹]

بلی، تعبیر او «اصطلاح تحقیق در قصه به وسیع‌ترین مفهوم آن» به طور کلی درست است، که در ایران واقعاً همین طور می‌نامند. اما طوری که عرض نمودیم هر یکی از این ژانرها: اسطوره، افسانه، قصه، روایت، حکایه‌های اساطیری، نقل و لطیفه (همچون

اصطلاح علمی) خصوصیت خاص خویش را دارند، که باید علی‌حده تحقیق شوند و فرقت و عمومیت آن‌ها از جانب محققان معین گردد.

در سال‌های آخر ما کوشش نمودیم، که هر یکی از این اصطلاح را چون ژانر مستقل مورد آموزش قرار دهیم و جهت‌های از همدیگر فرق داشته آن‌ها را تا حد امکان نشان دهیم، تا که در آینده، در علم فولکلورشناسی کشورهای هم‌زبان (تاجیکستان، افغانستان و ایران)، این اصطلاحات به یک معنی به کار روند [رحمانی ۱۹۹۹؛ رحمانی ۲۰۰۱].

به این سبب ما کوشش داریم، که در آینده متن‌های نثر شفاهی را با روش علمی به نشر برسانیم و به این وسیله برای تحلیل نظری آینده مواد گوناگون را پیشکش اهل نظر گردانیم. هر قدر چاپ مجموعه‌های علمی زیاد گردد، درباره ساخت، مضمون، غایه، بدیعت، آبرز (تصویر) و دیگر جهت‌های ژانرها به طور مفصل می‌توان سخن راند. از این رو، خواستیم، که در این مجموعه بخشی از متن‌های از بخارای شریف گردآورده خود را پیشکش خوانندگان نماییم.

متن‌های از بخارا گردآورده ما بیشتر از ۱۵۰۰ صفحه دست‌نویس، ۲۲ کاست ثبت صدای متن‌های گوناگون، ۸ نوار ویدئو، ۱۲۴ عکس است. در اینجا فقط بخش اندک متن‌های در دست ما بوده به نشر خواهد رسید.

در این مجموعه نمونه‌های سه ژانر آورده شده است: ۱. افسانه‌ها؛ ۲. قصه‌ها؛ ۳. روایت‌ها. این سه ژانر به همدیگر خیلی نزدیک است، در بعضی موارد از همدیگر جدا کردن آن‌ها مشکل است. در این پیشگفتار کوتاه راجع به تفاوت آن‌ها اشارت خواهیم کرد، تا خواننده مجموعه تا حدی از آن آگاه باشد.

همه متن‌های این مجموعه در کاست ضبط شده، در آن‌ها گفتار امروزه تاجیکان بخارا پُرّه نگاه داشته شده است. هرچه گوینده گفت عیناً به کاغذ بازنویسی گردید. حتی گاهی راوی از متن بیرون می‌برآمده و یا به سؤال‌های شنوندگان جواب می‌داد، که ما در

درون قوس این جهت متن‌ها را نیز نگاه داشتیم، که به این واسطه می‌توان در آینده مناسب‌ترین گوینده و شنونده را مورد تحقیق بیشتر قرار داد، که چنین طرز به نشر آماده نمودن متن‌های شفاهی در کشورهای پیشرفته دنیا به نظر می‌رسد.

از پژوهندگان نازک‌بین تمنا می‌کنیم، که در بعضی موارد از بیان ادبی بعضی گویندگان بخارا حیران نشوند. چون که واقعاً در بخارا حالا نیز پیرمردان و پیرزنانی هستند، که به زبان ادبی زیبایی تاجیکی گپ می‌زنند.

مجموعه با روش کاملاً علمی تهیه شده، تنها برای محققان پیشکش می‌گردد. از این رو، هنگام بازنویسی متن‌ها از منطقه زیرآباد بخارا، که لهجه خاصی دارند، طرز گفتار آن‌ها نیز تا حدی نگه داشته شده است.

زبان مجموعه اصلاً برای خوانندگان تاجیک فهماست. اما در نتیجه تأثیر زبان‌های دیگر، در این چند ده سال آخر، زبان گفتار مردم بخارا دچار سبک‌های گردیده است. ما هنگام ترتیب و تنظیم افسانه‌های مجموعه تمام خصوصیت‌های زبان شفاهی مردم بخارا را به نظر گرفتیم، که بر اساس این متن‌ها می‌توان در آینده راجع به تحول زبان گفتاری تاجیکان بخارا نیز ابراز نظر کرد. در اینجا چند نکته مهم تلفظ مردم بخارا را یادآور می‌شویم. گاهاً راویان یک واژه را به چند طرز تلفظ می‌کنند: «گیتِه = گیرته =

گرفته»؛ «اَکُو = اکون»؛ «مِی‌رَد = می‌رود = می‌روت»؛ «مِی = مری = می‌ری = می‌روی»؛ «چَشم = چشم»؛ «رَه = ره»؛ «نَذر = نَرَد»؛ «مِی‌گوت = موگوت»؛ «کَرَت = کرد» و مانند این. موردهایی می‌شوند، که هم صدای «ه» تلفظ نمی‌شود. این حالت را به خصوص هنگام پی در پی آمدن صداناک‌های «آ» و «یا دو تا» «آ» می‌توان مشاهده کرد: کُجَا آ ی = کُجاها را، شَمَا آ = شماها، کُر تا آ ی = کُرته‌های، صندوچه آ = صندوچه‌ها و هکذا.

حالت‌هایی دچار می‌شوند، که «آ» به‌جای پیوندک خلافی «آما» آمده است: «آ این بی‌بی...»، «آ دخترش - به...». گویندگان هنگام سخنرانی گاه‌آ کلمه‌های روسی و ازبکی را نیز به کار می‌برند، که ما این‌ها را نیز همچون سند علمی در متن نگه داشتیم. در بخارا بعضاً به‌جای پیوندک «او» پیوندک «ای» را به کار می‌برند. در چنین موردها کوشش نمودیم، که گفتار راوی را نگه داریم. عادتاً گویندگان فولکلوری بخارا هنگام بیان متن‌ها حتی به پرسوناژها احتراماً به تعبیر «شما» مراجعت کرده، در فعل جمله شکل جمع را به کار می‌برند، به مثل «رفتن(د)، آمدن(د)، کردن(د)». در چنین حالت‌ها هم صدای «د» را تلفظ نمی‌کنند.

در گفتار مردم چون واسطهٔ تکیه کلام خاصی واژهٔ «وی» را استفاده می‌برند، که ما آن را نیز در متن نگاه داشتیم.

هنگام از نوار ضبط بازنویسی کردن متون افسانه‌ها برای حفظ گویش مردم بخارا وقت تایپ کامپیوتری حرکات را نیز گذاشتیم.

اکثر کلمه‌ها در جریان نقل کردن اندکی شکل خود را دیگر می‌کنند، در لغت‌نامه همهٔ آن‌ها را شرح نداده‌ایم. بعضی از کلمه‌ها و گاهی اشاره‌های گردآورنده را نیز در موردهای مناسب در کمانک توضیح داده‌ایم.

در پایان جا دارد، که اظهار منت‌داری خود را از فرهنگستان زبان و ادب فارسی جمهوری اسلامی ایران، بیان دارم و از جناب آقای حسن قریبی، رئیس پژوهشگاه فرهنگ فارسی - تاجیکی سفارت جمهوری اسلامی ایران در جمهوری تاجیکستان تشکر کنم و همچنین از جناب آقای دکتر مصطفی باباخانی، که در بازخوانی متن ما را یاری کردند و دوستم قیام‌الدین نعیم‌زاده، که متن را از خط کریلی به فارسی برگردان کردند، سپاسگزارم.

روشن رحمانی

۱. اشارتی دربارهٔ پژوهش فولکلور تاجیکان بخارا

هر باری، که در کوچه و تنگ کوچه‌های بخارا قدم می‌زنم و با هوس به عمارت‌های قدیمی آن می‌نگرم در هر کدامی یک داستان و افسانهٔ دلنشین پرمعنایی را می‌بینم و خودبه‌خود به سده‌های گذشته برمی‌گردم و در پیش چشمانم اسماعیل سامانی، رودکی، نرشی، سینا، بهاء‌الدین بلاگردان، احمد دانش، عینی و صدها بزرگان دیگر، جلوه‌گر می‌شوند.

به حولی‌ها می‌درآیم و گویا موزهٔ واقعی را می‌بینم. همه جا آراسته و پیراسته: خانه‌های بالاری، طاقچه‌های گلی، چوب‌های کنده‌کاری، در و دروازه‌های پُر نقش و نگار، لباس‌های زرین‌دوخت، ظرف‌های قدیمه، به ضمّ این مناسبت پُر از صمیمیت مردم، همه‌اش - همه‌اش در دل کس هوس لذت معنوی بُردن از این زیبایی‌ها را بیدار می‌کند.

بخارا گنج فرهنگی بود، گنج هست و گنج می‌ماند، که از این گنج در امروزها از ما دور، باید بهره برد و برای ریشه‌های خود را دانستن و آیندهٔ خود را ساختن از آن استفاده نمود. بخشی از این گنج‌ها به دست مردم قرار دارد، بخشی در زیر خاک و گِل است، بخشی دیگر نهان قلب. آنی که در دست مردم است بیاموزیم، بدانیم، تبلیغش کنیم؛ آنی که نهان چنگ و خاک است احتیاط‌کارانه از زیر خاک و غبار بیرونش بکشیم؛ آنی را که در گوشهٔ قلب‌ها خوابیده است، به‌وسیلهٔ پرسش‌ها و کوشش‌ها بفهمیم و به صحیفه‌های کتاب انتقالش بدهیم، تا که آسیبش نداده، هر یک آن ثروت

فرهنگی را، که دست‌رسمان می‌گردد، عُمر دو باره و بُردوام ببخشیم. یکی از چنین ثروت‌هایی، که در دل‌ها نهان است، «شُگ = شُک» (افسانه، قصه، روایت) می‌باشد.

شخصی از بزرگ‌سالان بخارایی نیست، که از آوان کودکی «شُگی» نشنیده باشد و از سِحر و حکمت، از خَیر و سخاوت، از رحم و شفقت، از قدرت و جسارت بر این جهت‌های خیالی و پندآموز شُگ‌های مردم بخارا بهره‌ور نگردیده باشد، یا که به رذالت و کثافت و کُلفت‌هایی، که در «شُگ» انعکاس یافته است، با چشم نفرت ننگریسته باشد. «شُگ» از کودکی به دل و دیده تازه و آزادِ کس یک جهان مهر و محبت را جایگزین می‌سازد و همیشه آن فردی را، که به آن عشق و علاقه دارد، به او تخیل زیبا و دنیای رنگین دل‌آرا را عطا می‌نماید. در نتیجه شخصی، که همیشه عاشق «شُگ» است، خودش نیز «متن»‌های مقبول می‌آفرد و کارهای به جامعه مفید را به انجام می‌رساند.

هزاران سال است، که مردم بخارا «شُگ»‌های دل‌انگیز نیاگان را تا زمان ما آورده‌اند و آن را به ذوق و سلیقه خود موافق نموده، به نسل‌های بعدی بیان کرده‌اند. اگر در ۳۰-۴۰ سال اوّل سده بیستم فولکلورشناسان به گردآوری اثرهای فولکلوری از جمله متن‌های نثر شفاهی مشغول می‌شدند، جلد - جلد اثرهای ناب را از دست فراموشی نجات می‌دادند.

طوری که از صحبت‌های عارف بابا (س. ت. ۱۹۰۷)، خالده کاظم‌اوه (س. ت. ۱۹۱۱)، سلامتای رجب‌اوه (س. ت. ۱۹۱۲)، مظفر ابن ایوب‌خوجه (س. ت. ۱۹۲۵)، مطلوب رجب‌اوه (س. ت. ۱۹۲۵) و دیگران معلوم گردید، که حتی در سال‌های چهلیم، پنجاهم و شصتم سده ۲۰ میلادی نیز افسانه‌گویان، قصه‌خوانان، مذاحان و دیگر دانندگان کسب اثرهای مردمی بودند و مردم را با هنر والای خویش مفتون می‌ساخته‌اند. افسوس که حالا قریب همه آن‌ها آن هزینه میراث شفاهی نیاگان را، که در ذهن خویش نگاه می‌داشته‌اند، با خود ابداً در خاک برده‌اند.

با وجود این حالا نیز اگر ما با گردآوری «شگ»های بخارا جداً مشغول شویم، باز هم نمونه‌های در یاد مردم مانده را می‌توانیم ثبت و ضبط کرده، راجع به این نقل‌های دوست‌داشته نیاگان معلومات بیشتری دسترس نماییم و آخرین متن‌هایی را، که در میان مردم است، از دست فراموشی نجات بدهیم.

اکثر متن‌های نثر شفاهی را در بخارا «شگ = شُک، اَشْک، افسانه، قصه، مَثَل، حکایه» می‌گویند. ولی در اکثر محله‌های بخارا واژه شُک (شُک)، گاهاً اَشْک (اَشْک)، که شبیه سَگ (saga) انگلیسی است، معمول و مشهور می‌باشد. آیا واژه‌های «سرگذشت و شگون، سَگ، سیگ، شوْگن، شَبْگفت، شوْقات» و باز دیگر، که در گویش‌های گوناگون مردم ایرانی‌تبار به نظر می‌رسند نیز با کلمه شُک رابطه‌ای دارد یا نه، این بحث دیگر است، مربوط به علم زبان‌شناسی است، که وارد این بحث نمی‌شویم. به‌هرحال، ناگفته نماند، که شاگرد بنده، د. رحیمی، هنگام مورد بررسی قرار دادن یکی از ژانرهای مربوط به باورهای مردمی، یعنی ژانر «شگون»، که این اصطلاح به شُک نزدیک است، شکل آن را در منابع مختلف از نظر گذرانیده است، که خواهشمندان می‌توانند به پژوهش ایشان مراجعه نمایند [رحمانی ۲۰۰۴، ص. ۱۵-۲۱].

اما واژه شُک را استاد عینی بارها در «یادداشت‌های» خود یادآور شده است [عینی ۱۹۶۲، ص. ۴۶]. همچنین در لغت مختصر لهجه‌های بخارا نیز چنین شرح یافته است: «شُگ // اَشْک، افسانه، مَثَل، نقل و روایت: توتی - م مول شُگ می دانه - د.» [محمودا و و بیردیو، ۱۹۸۹، ص. ۲۴۹]

بعد همچون علم علی حده جدا شدن فولکلورشناسی از جانب محققان، اثرهای ادبیات شفاهی بخارا، از جمله افسانه‌ها، تا حدی گردآوری شده است، که آن قبل از همه از جانب پژوهشگران روس و بعداً تاجیک و ازبک صورت گرفته است. به‌طور کامل نباشد هم در اثرهای ب. ن. لیتوینا، آ. پ. شیشاو، آ. سِچناوسکی، د. ن. لاگفیت،

و. و. برتالد، خ. دست محمداو، آ. آ. سُخریو، س. م. یوسپاوه، م. ی. یناوسکی، ای. ای. رامناوسکی، ن. نورجاناو، ب. شیرمحمداو، آ. صَفَراو و دیگران، در کنار معلومات گوناگون مردم‌شناختی، هنری، لهجه‌شناختی و فولکلوری دربارهٔ افسانه‌های مردم بخارا نیز می‌توان اطلاعاتی پیدا کرد. [نگر: کتاب‌نامه]. اگرچه از جانب بعضی پژوهشگران فوق‌الذکر نمونه‌هایی از افسانه‌های بخارا در روزنامه‌ها، مجله‌ها و غیره نشر شده‌اند، ولی تا آخر سدهٔ ۲۰ میلادی یگان مجموعهٔ علمی، که محض افسانه‌های بخارا را در بر می‌گرفته باشد، به وجود نآمده است.

یگانه کتابی، که ژانرهای گوناگون فولکلوری را در بر می‌گیرد، سال ۱۹۸۹ از طرف نشریات «عرفان» با عنوان *فولکلور بخارا* چاپ شد [فولکلور بخارا ۱۹۸۹]. مجموعهٔ مذکور از بخش‌های سرودها، رباعیات، دوبیتی و چیستان‌ها، ضرب‌المثل، مقال و پند و حکمت‌ها، لطیفه (فکاهی‌ها) و روایت‌ها، همچنین از لغت و توضیحات عبارت است. آن را محققان د. آبی‌داو، ج. ربیو، ب. شیرمحمداو ترتیب داده‌اند. اگرچه این مجموعه کاملاً نشر علمی نیست و به زبان ادبی معیاری نزدیک کرده شده است، برای آشنایی خوانندگان عموم با فولکلور تاجیکان بخارا خیلی مفید است. کتاب *فولکلور بخارا* همگی ۳۶ افسانهٔ حتماً خُرد و کلان را در بر می‌گیرد، که آن در سفرهای «...» سال‌های ۱۹۶۰، ۱۹۶۱، ۱۹۶۳، ۱۹۶۴ با مقصد هرچه زودتر و بیشتر گرد آوردن ثروت معنوی مردم ولایت بخارا...» [فولکلور بخارا ۱۹۸۹، ص. ۹] جمع‌آوری شده است. مرتبان افسانه‌ها را به بخش‌های افسانه‌های تمثیلی، افسانه‌های سحرآمیز، افسانه‌های واقعی-معیشی، افسانه‌های هجوی جدا کرده‌اند. اکثر افسانه‌های مجموعه در مناطق دیگر تاجیک‌نشین یا خود فارس‌زبان آسیای مرکزی موجود باشند هم، در عین حال جزئیات خاصی را نیز دارند، که مربوط به سنت‌های مردم بخارا است.

در دهه نود سده ۲۰ میلادی نویسنده این قلم زیر عنوان «شگ‌های بخارا در ثبت روشن رحمانی» [رحمانی ۱۹۹۷] و «قصه‌ها، روایت‌ها و دعاها در ثبت رحمانی» [۱۹۹۸] دو مجموعه‌ای به نشر رسانید، که حالا اکثر مواد آن در این کتاب به نشر خواهد رسید.

امروزها با وارد شدن وسایل تکنیکی، به مثل رادیو، تلویزیون، ویدیو و غیره، شگ گفتن خیلی کم شده باشد هم، حالا نیز در خاطر پیرزن‌ها و پیرمردان ۶۰، ۷۰، ۸۰، ۹۰ ساله، گاهی میان سالان و جوانان، عنعنۀ افسانه‌گوی بخاریان ادامه دارد، که حتماً، گاه‌گاهی در یگان مورد ضرورت نقل می‌کنند. طبق مشاهده‌ها حالا نیز شخصان زیادی بر حیات‌اند، که افسانه‌های در خردسالی شنیده‌شان را در یاد دارند. بعضی از آنان بیشتر از ۵، ۱۰ و شاید از این هم زیادتر افسانه می‌دانند. باید هر لحظه را غنیمت شماریده، تا حد امکان آن‌ها را از دست فراموشی نجات بدهیم.

۲. لهجه بخارایی رجایی بخارایی

هر کتابی درباره تاریخ بخارا، فرهنگ آن و مردم آن تألیف شده است، سرنوشتی دارد. حالا راجع به یکی از چنین کتاب‌ها، که در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) با نام یادداشتی درباره لهجه بخارایی، از جانب دکتر احمدعلی رجایی بخارایی تألیف شده است، به طور مختصر اطلاع می‌دهیم. این اثر در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) زیر عنوان لهجه بخارایی دوباره نشر می‌شود.

چنین اثرهایی، که متن‌های شفاهی را در بر می‌گرفته باشند، برای پژوهندگان فرهنگی مردم، تاریخ، زبان و ادبیات فارسی خیلی مفید است. توسط این‌گونه اثرها درباره روزگار معنوی مردم و یک مرحله گفتار شفاهی آن‌ها اطلاع ضروری می‌توان به

دست آورد. از مطالعه کتاب رجایی بخارایی دوستداران زبان فارسی تاجیکی متوجه شده‌اند، که مؤلف چه کار مهمی را به انجام رسانیده است. نشر کتاب ایشان برای فرهنگیان ایران دستاویز خوبی بود، ولی این اثر ارزشمند خود از خود به وجود نامده است، که مؤلف در این باره با محبت نوشته است:

نیاکان نگارنده همه از ده‌های پاژ بوده‌اند، که در این زمان پایز نامیده می‌شود و روزگاری استاد سخن فردوسی در آن دیده به جهان گشوده است. پاژ در سه فرسنگی حد شمال مشهد قرار دارد و برای رسیدن بدانجا باید از کشف‌رود گذشت و بدین منظور پدر مادرم پُلی معتبر بر آن بسته، که هم‌اکنون نیز مَمَر و معبر تمام مردم آن بلوک است و **پُل خواجه** رجب نام دارد.

خاندان ما همه از دهقانان پاژ بوده و از خویش زمین و آب داشته و به رفاه و آبرومندی روزگار می‌گذاشته‌اند. در حدود یک قرن از این پیش در آن روزگاران، که تاخت‌وتاز ترکمانان به خاک خراسان شدت می‌گیرد، روزی پدر پدرم را، که کودکی نارسیده و محمدعلی نام بوده سواری ترکمان در حین ایلغار و فرار از پاژ می‌رباید. در آنجا بزرگ مردی از کسوت و رفتار و گفتار کودک بلندی نسب او را در می‌یابد و از ترکمانش خریده به تربیتش همت می‌گمارد.

اندک‌اندک کودک گوهر خویش به کار می‌آورد و کارش تا وزارت امیر بخارا بالا می‌گیرد و از کاردانی لقب **گوهر** و ثروت و حشمت فراوان می‌یابد و هم از مردم بخارا زنی برمی‌گزیند و از او فرزندی پدید می‌آید، که ارشد آنان پدر نگارنده است. گوهر برادر مهتر خویش رجب‌علی را هم از نعمت و ثروت خود بی‌بهره نمی‌گذارد؛ تا آنجا که، نزدیک به تمام پاژ و فارمَد (پُرمی)، که متصل به آن است به مُلکیت آنان درمی‌آید و از عواید آن و کوشش‌های بعدی و عنایات الهی مقداری از ضیاع و نام‌بردار و آبادی خراسان در نوبت ایشان قرار می‌گیرد.

رجب‌علی هنگامی که به دیدار برادر به بخارا می‌رود از مردم آنجا زن می‌ستانند، که مادرم ثمرت این ازدواج است. دیری نمی‌گذرد، که هر دو برادر با فرزندان خویش در خراسان

فرا هم می‌آیند و پسر و دختر آنان، که پدر و مادر نگارنده‌اند، با هم پیوند زناشویی استوار می‌کنند.

از این‌رو در خانه‌ما، پدر و مادر بزرگم با لهجه بخارایی آشنایی و سروکار داشتند. پدرم بیشتر برای تفریح خاطر ما از اصطلاحات بخارایی و ضرب‌المثل‌های آن یاد می‌کرد و مادر بزرگم با آنکه بیش از نیم قرن در خراسان زیسته بود، جز به بخارایی سخن نمی‌گفت و به خاطر او مهاجران بخارایی به خانه‌ما رفت و آمد داشتند و مجموعه این جهات سبب شد، که نگارنده از هنگام خردی با لهجه بخارایی انس و ارتباط یابد و آهنگ کلمات و لطایف عبارات در گوش جان و صفحه ضمیرش نقش بندد. [رجایی بخارایی ۱۳۷۵ = ۱۹۹۶، ص. ۴-۳]

اگر این کتاب تألیف نمی‌گردید ما شاید از سرگذشت جالب دکتر رجایی بخارایی نیز بی‌خبر می‌ماندیم. همین سطرهای بالایی نیز یک نوع حکایت دل‌انگیزی بود، که مؤلف آن را به روی کاغذ آورده است. بعداً دکتر رجایی بخارایی سبب اصلی تألیف کتاب را با چند مثال شرح می‌دهد و از جمله می‌نویسد:

در سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) مجلدات سبک‌شناسی استاد بزرگ بهار به دستم افتاد و با رغبت بسیار به خواندن آن روی آوردم. در جلد دوم به نقد تاریخ بخارا رسیدم، که نرشی به تازی تألیف و قباوی به پارسی ترجمه و محمدبن ظفر تلخیص کرده است.

مرحوم ملک‌الشعرا بهار بخشی از صفحه ۳۳ آن تاریخ را در صفحه ۳۲۳ جلد دوم سبک‌شناسی بدین شرح نقل کرده‌اند: «و دیگر از در ریگستان تا دشتک به تمام خانه‌های موزون مُنقَش عالی سنگین و مهمان‌خانه‌های مصوّر به چهارباق‌های خوش و سرحوض‌های نیکو و درخت‌های گُجُم خرگامی بوده به نوعی که ذره‌ای آفتاب از جانب شرقی و غربی به نشستگاه سر حوض نمی‌افتاده و در این چهارباق‌ها میوه‌های الوان از ناشپاتی و بادام و فندق و گیلان و عناب و هر میوه‌ای، که در بهشت عنبرسُرشت هست در آنجا به غایت نیکو و لطیف بوده است».

در پاورقی آن صفحه از سبک‌شناسی با شگفتی بسیار چشمم بدین عبارت افتاد: «خرگاهی به «یا»ی نسبت است، یعنی درخت‌های چتری، و گُجُم معلوم نشد چه درختی است». تعجب من در این بود که گُجُم در لهجه بخارایی مستعمل و معنی آن بر همه آشکار است.

سال بعد (۱۳۲۵=۱۹۴۶)، که در تهران به درک محضر استاد بهار، که به همه شاگردان، خاصه مَنش عنایت فراوان بود نائل آمدم، بدان پاورقی اشارتی کردم و افزودم، که بخارائیان به درخت نارون و درختی که از آن خانواده‌اند و همه سخت‌چوب و دیررشد و سایه‌گسترند گُجُم (gujum) می‌گویند و یکی از درختان همین خانواده است، که در خراسان گیریزمَش (Gerezma) می‌نامند. آن گاه برای ناشپاتی، به چه نوع گلابی اطلاق می‌شود به فرموده استاد موضوعاتی عرضه داشتم. آن بزرگ مرد را، که همواره جوینده دانش و مشوق دانشجویندگان بود نشاطی دست داد و من‌بنده را بر تدوین لغت لهجه بخارایی تحریض فراوان نمود. [رجایی بخارایی ۱۳۷۵، ص. ۵-۶]

دکتر رجایی بخارایی در ادامه سخنانش چند مثال دیگر به مانند «مَه‌سی»، «می‌خورید-می؟»، «می‌کنید-می؟»، «می‌رید-می»، «فاریدن»، «خَیریت»، «گفتین»، «کردین»، «رفتین»، «خَوازه» را آورده، در بخارا معمول بودن آن‌ها را شرح می‌دهد و ضمناً یادآور می‌شود، که استادان بزرگ آن زمان به مانند ملک‌الشعرای بهار، دکتر محمد معین، استاد فروزانفر، نفیسی و دیگران از ایشان خواهش می‌کنند، که به تهیه این کتاب مشغول شود.

رجایی بخارایی نه فقط لغت‌ها را، بلکه نمونه‌هایی از جمله‌ها، ضرب‌المثل‌ها و همچنین دو متن از نثر شفاهی مخصوص لهجه تاجیکی را با نام‌های «گلیم کبود» و «بَزک» در کتابش آورده، آن‌ها را شرح می‌دهد. [رجایی بخارایی ۱۳۷۵، ص. ۲۸۹-۳۰۰]

۳. سیمای یک افسانه‌گوی بخاری از نگاه استاد عینی

در زمان‌های پیش افسانه‌های شفاهی بخارا را جمع نکرده باشند هم، از منابع و مآخذ گذشته هویداست، که در ادبیات نیاگانمان اشاره‌های فراوانی موجود است. این را ما در آثار زمان سامانیان، رودکی و تا احمد دانش می‌توانیم مشاهده نماییم. به نظم درآوردن کلیله و دمنه از جانب سردفتر ادبیات فارسی دری تاجیکی، استاد رودکی، که خاصاً در بخارا با فعالیت ایجادی مشغول شده است، نمونه برجسته آن می‌باشد. می‌توان یادآور شد، که حالا نیز می‌توان وریت‌های افسانه‌های کلیله و دمنه را در میان بخاریان پیدا کرد.

برای رشد و انکشاف تفکر و تخیل انسان افسانه نقش ارزنده‌ای را داراست، که در این باره استاد عینی در نوشته‌های خود اشارت‌ها کرده است. او در اثر مشهور خود، یادداشت‌ها، بارها از افسانه‌گوی ماهر و شیرین بیان، توته‌پاشا، یادآور می‌شود و چندی از افسانه‌های او را در موردهای مناسب با محبت بازگویی کرده است.

در گذشته افسانه‌گویانی به‌مانند توته‌پاشا در بخارا زیاد بودند، که همیشه با نقل‌های دل‌نشین خویش پیر و برنا را، به‌خصوص بچه‌ها را به آرزوهای شیرین رهنمون می‌ساختند، که استاد عینی با صمیمیت در این باره می‌نویسد: «در وقت‌های خردسالی‌ام من به شُگ (مَتَل) و افسانه‌شنوی بسیار هوس داشتم. در همسایگی ما یک کمپیر هشتادساله بود، که در افسانه‌گویی مانند نداشت...». [عینی ۱۹۴۱، ۲۴ اگوست]

اگر از روی انصاف به گذشته روستاهای قبل از سده بیستم و یا اوایل آن نظر افکنیم و گفته‌های کلان‌سالان را مورد تحلیل علمی قرار دهیم، این حقیقت را بی‌چون‌وچرا تصور کرده می‌توانیم، که نقش افسانه برای تربیه کودکان و جوانان بی‌همتا

بوده است. حتی این را در کودکانستان‌های امروزه نیز برعلا مشاهده کردن ممکن است. از این‌رو، حق به جانب پروفیسور و. آسراری است، که می‌نویسد:

جوانان آن دوره، (دوره خردسالی عینی - ر. ر) مخصوصاً جوانان دهات، که اکثر بی‌سواد بودند، به خواندن کتاب امکانیت نداشتند و همچون اثر ادبی، از این گونه افسانه‌های خلقی تأثراتی حاصل می‌کردند و این اثرها تا به اندازه‌ای شور آن‌ها را بیدار کرده، تربیهٔ استیتیکی می‌بخشیدند. [آسراری، ۱۹۸۲، ص. ۱۴]

همین بود که توت‌پاشا به عینی خردسال تأثرات بلند می‌گذارد و از این‌رو در یادداشت‌ها سیمای واقعی او همچون تمثال زن‌های افسانه‌گوی، که در جامعه نقش نمایانی را داشتند پیش نظر جلوه‌گر می‌شود. چنین پیرزن‌های مهربان و سخندان خوشبختانه حالا نیز در میان تاجیکان هستند. توت‌پاشای هشتادساله، با وجود چهرهٔ پژمرده و نام زیبای سزاوار احترام داشتنش، صاحب زندگی فقیرانه و سر و لباس فرسوده بودنش، دارای حافظه، ذکاوت، تخیل و زبان شیوای جذابی بوده است، که شنوندگانش را مفتون می‌ساخته. سحر و جادوی سخن وی به عالم اندیشهٔ روانی، فلسفی و بدیع استاد عینی تأثیر رسانیده است، که از این‌رو سیمای ظاهری و روزگار تلخ این پیرزن افسانه‌پرداز را استاد مفصل چنین می‌نگارد:

در طرف شرق عمک پدرم یک کمپیر بود، که او را توت‌پاشا می‌گفتند. نام اصلی او را من نمی‌دانم و هر کس، که این عنوان پُرتنطنه را می‌شنید، گمان می‌کرد، که آن زن باید یک زن صاحب حشمت بوده، گُرته‌های شاهی را بالای هم پوشیده، بر بالای چندین قُبَت (لایه) کورپچه نشسته، خدمتگاران را کار می‌فرموده باشد. اما در حقیقت این‌طور نبود. در تن او یک گُرته‌لازمی هزار یماق (وصله) بوده، از اسباب خانه تنها یک پوستک کهنهٔ پشمش ریخته، یک نمدچهٔ دریده، یک کورپه و یک چند لوله بالش جَفَبَتَش (درهم‌پیچیده) نمایان شده داشت. عمر او را از هشتاد بالا می‌گفتند، قدش چنان خم شده بود، که اگر